

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)

.....
(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)

.....
(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أَظْلَمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)

(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم)

(یا به جهل کشیده شوم)

جلسه‌ی ششم

(هدایت از منظر قرآن کریم)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

هر مذهب و مکتب و اندیشه و رویکردی،
برای **(هدایت)** انسان،
تعریفی دارد و برای دسترسی به امر **(هدایت)**،
مسیر و هدفی را معرفی می‌کند.

قرآن کریم نیز،
خود را (کتاب هدایت) معرفی می‌کند،
و برای دسترسی به امر (هدایت)،
مسیر و هدفی را معرفی می‌کند.

گرچه قرآن
هدایتگر عموم مردم است،

اما برای بهره بردن از
(هدایت ویژهی قرآن)
صفت (تقوا) لازم است.

کسی که دارای صفت **(تقوا)** است،
از **(هدایت ویژه قرآن)** بهرمنند می‌شود.

و **(تقوا)**، به معنای **(مُراقِبَه)** است،
و **(متقی)** کسی است که:
(اهل مراقِبَه است)

انسانی که از مسیر انسانیت خارج نشده است،
بدون این که پیامی از جانب دین دریافت کند،
به کمک سه ترازوی **(فطرت و عقل و قلب)**
می‌یابد که:

باید اهل **(مراقبه)** باشد،
و نباید به هیچ کس و هیچ چیز شری برساند.

این خصوصیت،
مرتبه‌ی نخست (مراقبه) است.

اما (مراقبه) درجات دیگری هم دارد،
و سیر انسان،
متوقف بر این درجه از (مراقبه) نیست.

سیر انسان،

در دسترسی پیدا کردن به **(باطن عالم)** است،
و کسی که **(اهل مراقبه است)**،
به حقیقتی به نام **(غیب)** پی می‌برد.

و **(متقی)** در اثر **(مراقبه)**،
به **(غیب)** ایمان می‌آورد.

(متقی) در اثر (مراقبه)،

متوجه می‌شود که:

(حقیقت دیگری در پس پرده‌ی عالم هست)

حقیقتی به نام (غیب) که:

آن را تجربه می‌کند ولی به درستی نمی‌شناسد.

و قرآن کریم
این (غیب) را (الله) معرفی می‌کند،
و با توصیف او دری تازه از هدایت
به روی (متقی) باز می‌کند.

(ایمان به غیب) در اثر (مراقبه)،

امکان پذیر است ولی:

(هدایت الهی)،

در طی این مسیر دو خصوصیت دارد:

خصوصیت اول:

با (هدایت الهی)، راه آسان و کوتاه می‌شود.

(سُبْحَانَكَ مَا أَضْيَقَ الطَّرِيقَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ تَكُنْ دَلِيلَهُ)
(وَ مَا أَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَيْتَهُ سَبِيلَهُ)

(مناجات مریدین مولانا زین العابدین)

چه قدر راه برای کسی که تو راهنمای او نباشی تنگ است؛
و چه قدر حق برای کسی که تو او را هدایت کنی،
واضح و آشکار است.

خصوصیت دوم:
با (هدایت الهی)،

به درجاتی از ایمان دسترسی پیدا می‌شود که:
انسان با قدم خود نمی‌تواند به این درجات راه یابد.

خداوند به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:
(عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) (سوره نساء آیه ۱۱۳)

به تو چیزی را تعلیم داد که:
هرگز قابلیت دانستن آن را نداشتی.

(هدایت الهی)،

(متقی) را متوجه (غیب) می‌کند،
غیبی که (الله) نام دارد.

و (الله) حقیقتی است که:
سراسر قرآن کریم از او سخن می‌گوید.

(اللَّهُ ظُهُورُ هَوِيَّتِ پَنَهَانِ عَالَمِ اسْتِ)

(هَوِيَّتِ پَنَهَانِ عَالَمِ)

که همگان تمامی دارایی خویش را،
دائماً و در هر لحظه از او دریافت می‌کنند.

(إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

و (اتَّقُوا اللَّهَ) یا (مُرَاقِبَتِ كَرْدَنِ اَز اَلله)

قرار دادن این اصل
در (تمام جنبه‌های زندگی) است.

(اتَّقُوا اللَّهَ)

(در تمام جنبه‌های زندگی)

آثار عملی به همراه دارد.

(مراقبت از الله) همان حقیقتی است که:

اساس دین اسلام بر آن استوار است.

نام این حقیقت (توحید) است؛
و کسی که به این حقیقت باور دارد،
و آن را در زندگی خویش جاری می‌کند،
(مُوحِد) است.

در (سیر زندگی) اگر
(امنیت، رزق و روزی، جایگاه اجتماعی و شغلی)،
یا هر امکان دیگری به خطر افتاد؛

(مَوْحِدٌ) از (مدار توحید)،
و توجه به (الله تعالی) خارج نمی شود.

(ادامه‌ی سخن)

گفتیم سیر انسان،
در دسترسی پیدا کردن به **(باطن عالم)** است،
و **(هدایت الهی)**، از این **(باطن)** سخن می‌گوید.

و **(متقی)** با **(هدایت الهی)**،
و در اثر **(مراقبه)**، به **(غیب)** یعنی:
به حقیقتی به نام **(الله)** ایمان می‌آورد.

بعد از ایمان آوردن به حقیقتی به نام (غیب)،
قدمهای بعدی آغاز می‌گردد:

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)
(وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)
(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ)
(وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)

(سوره‌ی بقره آیات ۲-۴)

قدمهای بعدی یا به بیانی دقیق‌تر،
نتایج ایمان به (غیب)،
عبارتند از این چهار خصوصیت:

(وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)
(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)
(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ)
(وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)

(تحليل آيات)

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)

کسانی که با (هدایت الهی)،
و در اثر (مراقبه) به (غیب)،
یعنی به حقیقتی به نام (الله) ایمان می آورند؛
به چهار خصوصیت دیگر دسترسی پیدا می کنند:

این چهار خصوصیت عبارتند از:

۱- (وَّ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ / اقامه‌ی نماز)

۲- (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ / هزینه کردن مال)

۳- (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ)

(ایمان به آنچه به انبیاء نازل شده است)

۴- (وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ / یقین به آخرت)

برای روشن شدن حقیقت این چهار خصوصیت،
و ارتباط آن با **(ایمان به غیب)**،
به این بیان مرحوم علامه‌ی طباطبائی،
در **(المیزان جلد یک صفحه‌ی ۴۴)** توجه فرمایید!

(قدم اول)
توجه به فقر

إِنَّ الْفِطْرَةَ إِذَا سَلِمَتْ لَمْ تَنْفَكْ مِنْ أَنْ تَتَنَّبَهُ،
شاهدة لفقرها و حاجتها إلى أمر خارج عنها.

اگر (فطرت) سالم باشد،
هیچگاه از این آگاهی خالی نیست که:
شاهد (فقر) خویش و نیاز خود،
(به امری خارج از وجود خویش باشد)

مقصود از:

(إِنَّ الْفِطْرَةَ إِذَا سَلِمَتْ / **فطرت** اگر سالم باشد)

همان است که در مباحث قبل گفتیم:

انسانی که از مسیر انسانیت خارج نشده است،
بدون این که پیامی از جانب دین دریافت کند،
خود دارای سه ترازوی تشخیص به نام:
(**فطرت و عقل و قلب**) است.

انسانی که از مسیر انسانیت خارج نشده است،
با سه ترازوی تشخیصی **(فطرت و عقل و قلب)**،
می‌یابد که:

(فقیر) است، و برای رفع **(فقر)** خود،
(به امری خارج از وجود خویش نیاز دارد)

(قدم دوم)
ایمان به غیب

(و کذا احتیاج کل ما سواها)

(فطرت سالم)، علاوه بر (مشاهده‌ی فقر)

(و نیاز به امری خارج از وجود خویش)

زمانی که به سایر موجودات توجه می‌کند،

می‌یابد که (آنها نیز مانند او فقیرند)

(و به امری خارج از وجود خویش نیازمندند)

و کذا احتیاج کل ما سواها، ...
إلى أمر خارج يقف دونه سلسلة الحوائج.

(فطرت سالم)،

می یابد که خود و تمامی موجودات،
(به امری خارج از وجود خویش نیازمندند)

(حقیقتی که تمامی نیازها به او ختم می شوند)

فهي مؤمنة مذعنة بوجود موجود غائب عن الحس،
منه يبدأ الجميع و إليه ينتهي و يعود.

ایمان پیدا می کند و تصدیق می کند،
(موجودی غایب از حس) وجود دارد که:

(آغاز همه از اوست)

(و بازگشت همه به سوی اوست)

(قدم سوم)

آثار ایمان به غیب

و إنه كما لم يهمل
دقيقة من دقائق ما يحتاج إليه الخلق.

ایمان پیدا می‌کند و تصدیق می‌کند که:

(موجود غایب از حس)

هیچیک از احتیاجات کوچک و بزرگ خلقت را،
از دایره‌ی اهمیت دور نکرده،
و به تمامی ظرایف و دقائق خلقت توجه کرده،
و آن را به جا آورده است.

كذلك لا يهمل هداية الناس إلى ما ينجيهم،
من مهلكات الأعمال و الأخلاق.

و در نتیجه، هرگز در امر مهم **(هدایت مردم)**
به آنچه که آنان را نجات می‌دهد،
و بیان اعمال و خصلتهایی که
انسان را به وادی هلاکت می‌کشانند،
کوتاهی نکرده است.

و هذا هو الإذعان بالتوحيد و النبوة و المعاد،
و هي أصول الدين.

و این امور، همان تصدیق به
(**توحید و نبوت و معاد**) است.
و این سه امر، همان اصول دین هستند.

و يلزم ذلك
استعمال الخضوع له سبحانه في ربوبيته.

لازمه‌ی این نگرش، خاضع بودن،
در مقابل (مقام ربوبیت) پروردگار است.

(تذکر)

(ربّ) کسی است که:

(از نقص به کمال هدایت می‌کند)

و (مقام ربوبیت پروردگار)

همان جایگاهی است که بیان شد:

او در امر (هدایت مردم) هرگز کوتاهی نکرده است.

و استعمال ما في وسع الإنسان من مال و جاه،
و علم و فضيلة لإحياء هذا الأمر و نشره،
و هذان هما الصلاة و الإنفاق.

(لازمه‌ی این نگرش)، به کار بردن تمامی دارایی و توان،
از جمله مال و مقام و علم و فضیلت،
برای زنده نگه داشتن این حقیقت و نشر دادن آن است.
و این دو امر همان (صلاة و انفاق) می‌باشد.

پایان کلام

(مرحوم علامه طباطبائی)

و جمع بندی پایانی

(هدایت الهی)،

اهل (مراقبه) را به (غیب) توجه می دهد،
و این حقیقت را (الله) معرفی می کند.

حقیقتی که انسان با قدم خود،
نمی تواند به عمق آن راه یابد.

پس از این که یافت، خود و تمامی موجودات،
(به امری خارج از وجود خویش نیازمندند)
(حقیقتی که تمامی نیازها به او ختم می‌شوند)

ایمان پیدا می‌کند و تصدیق می‌کند که:
(موجودی غایب از حس)

هیچ‌یک از احتیاجات کوچک و بزرگ خلقت را،
از دایره‌ی اهمیت دور نکرده است.

(توحید و نبوت و معاد) را تصدیق می‌کند.

و تمامی دارایی و توان،
از جمله مال و مقام و علم و فضیلت را،
برای زنده نگه داشتن این حقیقت،
و نشر دادن آن به کار می‌گیرد.

در تمامی گفتگویی که شنیدید،
هیچ (استدلالی) وجود نداشت،
و فقط (توجه دادن به یک حقیقت) بود.

(حقیقتی) که اگر حقیقی باشد،
(فقط نیاز به توجه دارد تا مشاهده شود)
و الله المستعان

ای با من و پنهان چو دل از دل سلامت می‌کنم
تو کعبه‌ای هر جا روم قصد مقامت می‌کنم
هر جا که هستی حاضری از دور در ما ناظری
شب خانه روشن می‌شود چون یاد نامت می‌کنم
گه همچو باز آشنا بر دست تو پر می‌زنم
گه چون کبوتر پرزنان آهنگ بامت می‌کنم
گر غایبی هر دم چرا آسیب بر دل می‌زنم
ور حاضری پس من چرا در سینه دامت می‌کنم

دوری به تن لیک از دلم اندر دل تو روز نیست
زان روزن دزدیده من چون مه پیامت می کنم
ای آفتاب از دور تو بر ما فرستی نور تو
ای جان هر مهجور تو جان را غلامت می کنم
من آینه دل را ز تو این جا صقالی می دهم
من گوش خود را دفتر لطف کلامت می کنم
در گوش تو در هوش تو و اندر دل پر جوش تو
این ها چه باشد تو منی وین وصف عامت می کنم

پایان جلسه‌ی ششم
(هدایت از منظر قرآن کریم)

توسلی به
(حضرت ولیعصر)

چون است حال بستان ای باد نوبهاری
کز بلبلان برآمد فریاد بی‌قراری
ای گنج نوشدارو با خستگان نگه کن
مرهم به دست و ما را مجروح می‌گذاری
یا خلوتی برآور یا برقی فرو هل
ور نه به شکل شیرین شور از جهان برآری
هر ساعت از لطیفی رویت عرق برآرد
چون بر شکوفه آید باران نوبهاری
عود است زیر دامن یا گل در آستینت
یا مشک در گریبان بنمای تا چه داری
گل نسبتی ندارد با روی دلفریبت
تو در میان گل‌ها چون گل میان خاری

وقتی کمنند زلفت دیگر کمان ابرو
این می‌کشد به زورم و آن می‌گُشد به زاری
ور قید می‌گشایی وحشی نمی‌گریزد
در بند خوبرویان خوشتر که رستگاری
زاوَل وفا نمودی چندان که دل ربودی
چون مهر سخت کردم سست آمدی به یاری
عمری دگر بباید بعد از فراق ما را
کاین عمر صرف کردیم اندر امیدواری
ترسم نماز صوفی با صحبت خیالت
باطل بود که صورت بر قبله می‌نگاری
هر درد را که بینی درمان و چاره‌ای هست
درمن درد سعدی با دوست سازگاری!